

شیفتگان کتاب

علی رفیعی علامرودشتی

بخش بیست و هفتم

۱۱۸. ابو محمد موفق الدین عبداللطیف بن یوسف بن محمد بن علی بن ابی سعد معروف به «ابن لبّاد» موصلی بغدادی (۵۵۷-۶۲۹ ق / ۱۱۶۲-۱۲۳۱ م)، فقیه، نحوی، لغوی، متکلم، فیلسوف، طبیب معروف، مورخ و محدث. وی در یکی از دو ربیع سال ۵۵۷، در بغداد دیده به جهان گشود و پرورش یافت.

۱۱۸. عیون الانباء، ص ۶۸۳-۶۹۶؛ التقیید ابن نقطه، ص ۳۸۲-۳۸۳؛ ذیل تاریخ بغداد، ابن دبیتی، ۲۶۷/۱۵؛ انباه الرّواة قفطی، ۱۹۳/۲-۱۹۶؛ التکملة لوفیات النقلة، ۲۹۷/۳-۲۹۸؛ سیر اعلام النبلاء، ۳۲۰/۲۲-۳۲۳؛ المختصر المحتاج الیه، ۶۵/۳-۶۶؛ الاعلام بوفیات الاعلام، ص ۲۵۹؛ الاشارة الی وفيات الاعیان، ص ۳۳۱؛ المعین فی طبقات المحدثین، ص ۱۹۴؛ تذکرة الحفاظ، ۱۴۱۴/۴؛ العبر، ۱۱۵/۵-۱۱۶؛ تاریخ الاسلام (حوادث ۶۲۱-۶۳۰ ق)، ص ۳۵۳-۳۵۸؛ المستفاد من ذیل تاریخ بغداد، ص ۱۷۳-۱۷۴؛ فوات الوفيات، ۱۶/۲-۱۹؛ مرآة الجنان، ۶۸/۴؛ طبقات الشافعية اسنوی، ۲۷۳/۱-۲۷۴؛ طبقات الشافعية سبکی، ۱۳۲/۵ (۳۱۳/۸)؛ العقد المذهب ابن ملقن، برکة ۱۷۱؛ ذیل التقیید فاسی، ۱۵۰/۲-۱۵۱؛ الوافی بالوفیات، ۱۰۷/۱۹-۱۱۵؛ طبقات الشافعية ابن قاضی شهبة، ۴۱۰/۲؛ العسجد المسبوك، ۴۵۰/۲؛ بغية الوعاة، ۳۱۱/۲؛ كشف الظنون، ۳۰/۱، ۵۱، ۱۲۳، ۱۴۵، ۱۷۴، ۲۰۶، ۳۰۵، ۳۶۳؛ موارد متعدد دیگر؛ شذرات الذهب، ۱۳۲/۵؛ هدية العارفين، ۶۱۴/۱؛ دیوان الاسلام، ۱۵۵/۴-۱۵۷؛ الاعلام زرکلی، ۶۱/۴؛ معجم المؤلفین، ۱۵/۶ (۲۱۸/۲)؛ بروکلمان، ذیل ۸۸۰/۱-۸۸۱؛ التعریف بالمؤرخین، ص ۱۵-۲۳؛ کنوز الاجداد، ص ۳۲۵-۳۳۱؛ حسن المحاضرة، ۳۱۲/۱؛ عقود الجواهر، ص ۱۴۲-۱۴۸؛ التراث العربی عواد، ص ۳۴؛ فهرس الطب بالظاهرية، ص ۴۳۲-۴۳۶؛ مجلة المجمع الاسلامی العربی بدمشق، ۶۰۲/۳۵ و ۳۳۲/۴۵-۳۴۱؛ مجلة المورد، مجلد ۶ عدد ۲/۲۵۳؛ معجم المطبوعات العربية و المعربة، ۱۲۹۲/۲-۱۲۹۳؛ الخطة الجديدة، ص ۱۵-۷۹.

پدرش او را برای استماع حدیث نزد ابن بطنی، ابوزرعۀ دمشقی، ابوعلی حسن بن علی بطلیوسی، یحیی بن ثابت، شهده، ابوالحسین عبدالحق، کمال الدین عبدالرحمان انباری، وجیه واسطی و گروهی دیگر می برد.

او خود در شرح حالی که برای خویش نوشته و به ابن ابی اصیبعه داده چنین نوشته است که: حدیث بسیار شنیدم و در آن اثنا خط و کتابت را نیز آموختم و قرآن و کتابهای: الفصیح؛ المقامات؛ دیوان متنبتی و کتاب مختصر در فقه و کتاب مختصر در نحو را حفظ کردم و چون بزرگتر شدم، پدرم مرا نزد کمال الدین عبدالرحمان انباری که در آن روزگار شیخ بغداد بود و از قدیم با وی آشنایی داشت برد و من خطبۀ الفصیح را نزد او خواندم. ولی چندی بعد او به پدرم گفت: من از تعلیم کودکان ناتوانم، او را به نزد شاگردم وجیه الدین واسطی ببر، تا او را آموزش دهد و آنگاه که به سن رشد رسید، به نزد من بیاور. در نتیجه به نزد وجیه الدین که مرد نابینایی بود رفتم و او دستهای مرا گرفت و از آغاز روز تا آخر آن به صورت های مختلف، اما با ملاحظت، مرا آموزش می داد و من کتابهایش را بر او قرائت می کردم تا حفظ شود و خود نیز، همراه او آن کتابها را حفظ می کردم و به همراهش به درس شیخ کمال الدین می رفتم و کارم به جایی رسید که از وجیه الدین پیشی گرفتم و بیشتر شبها دروس را تکرار می کردم. مدت ها بر این منوال گذشت و در این اثنا کتاب اللّمع را در عرض هشت ماه حفظ کردم و شرح ثمانینی و شرح شریف عمر بن حمزه و شرح ابن برهان را نیز، مطالعه کردم، سپس کتابهای ادب الکاتب، مشکل القرآن، غریب القرآن ابن قتیبۀ را در مدت کوتاهی حفظ کردم و پس از آن کتاب الايضاح ابوعلی فارسی را در ماه های زیادی حفظ کردم و کتاب التکملة را نیز حفظ نمودم و به همراه آنها کتابهای فراوانی و مبسوطی را مطالعه می نمودم و در اثنای آن از استماع حدیث و فراگیری فقه نزد شیخ ابن فضلان غافل نبودم.

سپس در این شرح حال اضافه می کند که چون در بغداد دیگر کسی نبود که عطش مرا فرو نشاند، به موصل رفتم و چندی نزد کمال الدین ابن یونس ریاضیات و فقه را فرا گرفتم و بعد به دمشق رفتم و با افرادی چون جمال الدین عبداللطیف بن ابی النجیب، ابن طلحة کاتب، بیت ابی جهیر، ابن عطار مقتول وزیر و بیت ابی هبیره وزیر ملاقات کردم و کندی بغدادی نحوی را زیارت نمودم و مباحثاتی بین ما اتفاق افتاد و همچنین ملاقاتی با عبدالله بن نائل نمودم و پس از آن به قدس رفتم و پس

از چندی با صلاح‌الدین به اطراف عکار رهسپار شدیم و در آنجا با بهاء‌الدین بن شداد قاضی ملاقات نمودم و با عمادالدین کاتب نیز، ملاقاتی دست داد و با آنان به نزد قاضی فاضل - قاضی القضاة مصر - رفتیم و از آنجا به مصر عزیمت کردم و مدتی در آنجا ماندم. بعد به قدس بازگشتم و از آنجا به دمشق معاودت نمودم و شروع به تدریس در مسجد جامع کردم.^۱

مذهب‌الدین در سال ۶۰۴ قمری که به دمشق بازگشت در مدرسه عزیزیه نیز تدریس کرد و پس از چندی رهسپار حلب شد و از آنجا به بلاد روم رفت و سالها در آن سامان ماندگار گردید و در خدمت ملک علاءالدین داود بن بهرام - صاحب ارزنجان - به سر برد و چند کتاب را به نام وی تألیف کرد و در ۶۲۵ قمری، به ارزة الروم رفت و در ۶۲۶ قمری به ارزنجان بازگشت و از آنجا به کماخ و دبرکی و ملطیه رفت و در رمضان همان سال به حلب بازگشت و پس از چندی قصد بازگشت به دمشق داشت؛ اما به خاطرش رسید که به حج برود. از این رو به قصد رفتن به مکه و مدینه، به بغداد رفت و چون به آنجا رسید بیمار شد و در روز یکشنبه دوازدهم محرم ۶۲۹، در همان جا دیده از جهان فرو بست و در «الوردیة» کنار پدرش به خاک سپرده شد. وی پس از ۴۵ سال که از بغداد دور بود و در این مدت به آنجا بازنگشته بود، به بغداد آمده بود. گویی تقدیر چنان رقم زده بود که در همان جا که متولد شده بود، وفات یابد.^۲

شیفتگی وی به کتاب:

پیش از اینکه راجع به علاقه و شیفتگی او سخن بگوییم، بهتر است اشارتی به آثار و تألیفات وی کنیم که خود حکایت از علاقه و شیفتگی او به علم و معرفت و کتاب و کتابت دارد، زیرا او در خلال دوران زندگی و در طی سفرهای فراوانش، آثار بسیاری تألیف و تصنیف کرده که شمار آنها به اندازه یک کتابخانه است.

ابن ابی‌اصیبه که شرح حال وی را به تفصیل نوشته، آثار و تألیفات او را مفصلاً نام برده که تعداد آنها به ۱۶۷ کتاب، رساله و مقاله می‌رسد و برخی از آنها در

۱. عیون الانباء، ص ۶۸۳-۶۸۹.

۲. همان، ص ۶۸۹-۶۹۱.

چندین جلد بوده است که گاهی تعداد مجلدات بعضی از کتابهایش از ده جلد نیز، در گذشته است و موضوع این کتابها نحو، فقه، اصولین، تصوف و زهد، غریب الحدیث، لغت، طب، تاریخ و جز اینها بوده است. روشن است که برای نوشتن این تعداد کتاب به کتابخانه‌ای مجهز نیاز بوده است که او در طول این مسافرتها و در سفر و حضر و از شهرهای مختلفی که رفته، تهیه و گردآوری نموده و از آنها استفاده کرده است. برخی از این آثار اکنون موجود هستند و در کتابخانه‌های مصر، سوریه و عراق و دیگر اماکن موجود هستند و شماری از آنها نیز، چاپ شده‌اند که از آن جمله می‌توان به این آثار اشاره کرد:

الف: الافادة والاعتبار فی الامور المشاهدة والحوادث المعاینة بارض مصر، که در طنجه و در ۱۷۸۹ م و در پاریس همراه با ترجمه فرانسوی آن، به کوشش سلوستر دی ساسی در ۱۸۱۰ م و سپس در مصر و در ۱۲۸۶ قمری، چاپ و منتشر گردیده است. این کتاب با نام مختصر اخبار مصر یا العبر و الخبر فی عجائب مصر، همراه با ترجمه لاتین آن به کوشش هید، در آکسفورد و در ۱۷۰۲ م و بعد با ترجمه هویت در همان جا و در ۱۸۰۰ م، منتشر شده است.

ب. ذیل الفصیح (فصیح ثعلب) که به همراه کتاب التلویح فی شرح الفصیح ابوسهل هروی، در مصر و در ۱۲۸۵ قمری، چاپ شده است و باز در مجموعه الطرف الادبیه لطلاب العلوم العربیه، در مصر و در ۱۳۲۵ قمری، منتشر گردیده است.

شمار بسیار آثارش، خود گواه اشتیاق و علاقه وی به کتاب و کتابت است. او برای تهیه کتابهای مورد نیازش، غیر از راه خریداری آنها، خود مستقیماً به استنساخ کتابهای دیگران نیز می‌پرداخته و حتی نوشته‌اند که از مصنفات خود چندین نسخه کتابت و استنساخ می‌کرده است.

او هیچ‌گاه از مطالعه کتب و تحقیق و بررسی و حفظ و کتابت آنها لحظه‌ای غافل نبود و همیشه وقت خود را در شبانه‌روز به مطالعه، تدریس و کتابت و حفظ کتب اختصاص می‌داد.

ابن ابی‌اصیبه آورده است: آنچه من از خطوط او یافته‌ام جداً فراوان بوده، چنان‌که او از تصنیفات خویش چند نسخه تهیه می‌کرد (و این بدین معناست که از ۱۶۷ کتاب و رساله و مقاله‌های خود که بعضی از آنها چندین جلد می‌شده، از هر یک چندین نسخه

استنساخ می‌کرده است) و همچنین از کتابهای متقدمین نیز، کتابهای فراوانی کتابت و استنساخ کرده بود.

او در زندگینامه خودنویس خویش که ابن ابی‌اصیبه آن را کامل در کتاب خود آورده، تصریح کرده است که از همان دوران کودکی به فراگیری خط و حفظ قرآن و کتب مختلف و مطالعه، مشغول و کتابهای مبسوط و مختصر را مورد مطالعه قرار می‌دادم و علاقه شدیدی به کتاب و علم داشتم و بیشتر کتابها را حفظ می‌کردم که به برخی از آنها اشاره شد. او تصریح می‌کند که نخستین کتابی را که حفظ کردم کتاب اللّمع ابن جنّی بود که طی هشت ماه انجام پذیرفت و سپس کتابهای فراوانی مانند: ادب الکاتب، مشکل القرآن، غریب القرآن، الايضاح ابوعلی فارسی را حفظ نمودم و کتاب التکملة را در عرض چند روز از بر کردم و اضافه بر این شروح و تعلیقات، برخی از این کتابها را به دقت مطالعه و با علاقه شدید مورد بررسی و تتبع قرار دادم، تا آنجا که در بسیاری از آنها تبحر پیدا کردم.^۱

او سپس کتاب سیویه و شرح آن از سیرافی، کتاب المغضب و کتابهای ابن سراج، خطیب تبریزی، زجاج، ابن بابشاذ، غزالی، ابن سینا از بزرگ و کوچک، بهمنیار شاگرد ابن سینا، جابر بن حیان، ابن وحشیته، سهروردی، ابونصر فارابی و بسیاری از نویسندگان مشهور را از بر نموده و مورد مطالعه و بررسی و مذاقه قرار داده و در هنگام سفر به قدس کتابهای فراوانی از قدما را تهیه و به همراه خود به قدس برده و مورد مطالعه و بررسی قرار داده است و از همین کتابها برای نوشتن آن همه آثار و تألیفات خویش استفاده نموده است.

۱۱۹. ابورشید محمد بن ابی‌بکر محمد بن ابی‌القاسم عبدالله بن محمد غزال اصفهانی (۵۶۹-۶۳۱ ق / ۱۱۷۳ یا ۱۱۷۴-۱۲۳۴ م)، عالم، حافظ و محدث.

او در اصفهان دیده به جهان گشود و در همان جا پرورش یافت و از کسانی چون ابوالفتح خرقی، خلیل دارانی، مسعود جمال، ابوالمکارم لبان، ابوجعفر صیدلانی،

۱. همان، ص ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۸.

۱۱۹. تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث و وفیات ۶۳۱-۶۴۰ ق)، ص ۸۰-۸۱؛ الاشارة الی وفیات الاعیان، ص ۳۳۲؛ المعین فی طبقات المحدثین، ص ۱۹۵؛ العبر، ۱۲۶/۵؛ الوافی بالوفیات، ۱۶۳/۱.

فاطمه جوزدانیه و جماعتی از اصحاب حدّاد، حدیث شنیده و روایت کرده است. ابن نجّار، سیف‌الدین باخرزی، حافظ‌الدین محمد بن محمد بخاری شیخ بخارا، از او روایت کرده‌اند و ابن نجّار نوشته است که در آخر سال ۵۹۶ قمری به بغداد آمد و از اصحاب ابن حُصین حدیث شنید، من از او حدیث شنیدم و او از من حدیث شنید، چنان‌که در ماوراءالنهر نیز، از او حدیث شنیدم، زمانی که در ماوراءالنهر بودم. او فردی خوش‌محضر و متدین بود.

ابورشید به حدیث عنایت فراوان داشت و کتابت حدیث می‌کرد و اصول را می‌آموخت و طریقتی نیکو داشت و در طلب حدیث به خوارزم سفر کرد و از اصحاب حدیث، استماع کرد و در آنجا مال و مکنّت فراوان به دست آورد. سپس به اصفهان بازگشت و بار دیگر به خراسان سفر کرد و به ماوراءالنهر رفت و مدتی در بخارا سکونت نمود، سپس به مرورفت و نزد شیخ ابوالمظفر ابن‌سمعانی دانش آموخت و حدیث شنید و کتابت کرد و بعد به هرات، در سال ۶۱۱ قمری سفر نمود؛ یعنی همان سالی که ابن‌نجّار نیز، در آنجا بوده و حدود یک سال در آن سامان ماند و از عالی و دانی کسب فیض کرد و به کتابت حدیث پرداخت. او دارای همتی عالی بود و از فضل و قوت حافظه بسیار برخوردار بود. او در شوال سال ۶۳۱، در بخارا دیده از جهان فرو بست و در همان جا به خاک سپرده شد.

شیفتگی وی به کتاب:

وی به دلیل علاقه فراوان به کسب دانش و استماع و کتابت حدیث، به سفرهای علمی زیادی دست زد و در این مسافرتها کتابهای فراوانی از اصول مهمه و نفیسه را گرد آورد و اضافه بر این خود نیز، بسیاری از کتب را استنساخ نمود و همچنین اجزایی از طریق کتابت حدیث فراهم ساخت و در اثر مال و ثروتی که در ماوراءالنهر به ویژه در بخارا به دست آورده بود، برای خریداری کتابهای نفیس خرج کرد و کتابخانه‌ای بسیار نفیس فراهم ساخت که متأسفانه در هجوم دشمنان به بخارا، بسیاری از کتابهایش به غارت رفت و یا در آتش سوخت و خود به کوه‌ها و غارها فرار کرد و پس از آرامش در شهر بخارا، به آنجا بازگشت و با شیفتگی فراوان دوباره به گردآوری کتابها پرداخت و بسیاری از نسخه‌های نفیس خود را توانست با مال اندکی، دوباره خریداری کند.

۱۲۰. ابوطاهر محمد بن حسین بن عبدالرحمان انصاری جابری شافعی محلی (۵۵۴- ۶۳۳ ق / ۱۱۵۹-۱۲۳۶ م)، عالم، محدث و خطیب جامع مصر. نسبت او به محلی، نشان می‌دهد که او در جایی یا شهری به نام «محله» دیده به جهان گشوده است. به گفته یاقوت «محله» شهری مشهور در دیار مصر است و به چند موضع اطلاق می‌گردد که از آن جمله است: «محله دقلا» و این بزرگترین و مشهورترین موضع و شهر است که به نام «محله» خوانده می‌شود و بین قاهره و دمياط قرار دارد و دیگری «محله ابی الهیثم» است که به گمانم در حوف از دیار مصر واقع شده و دیگری «محله شرقیون» که باز هم در مصر است و محله الکبری است که به دو قسمت سندقا و شرقیون تقسیم می‌شود و دیگری «محله منوف» که شهری در غرب مصر است و دارای بازار و دیگری «محله نقیده» است که در حوف غربی مصر واقع شده و بالاخره «محله الخلفاء» به هر حال معلوم نیست که ابوطاهر محلی به کدامیک از این چند محله نسبت دارد.

او پس از چندی به مصر (قاهره) رفت و نزد تاج‌الدین محمد بن هبة‌الله حموی و ابراهیم عمر اسعدی و دیگران فقه و سایر علوم روزگارش را آموخت و پس از این که به منزلت بالای علمی رسید، خود به تدریس و افاده پرداخت و جزو اصحاب شیخ ابوعبدالله قرشی زاهد درآمد و مدتها ملازم و هم‌صحبت وی گردید و از آن پس خطیب جامع قاهره شد.

زکی منذری گوید: از او فوایدی را شنیده و کتابت کردم و او اهل دین و تقوا، و پارسای کامل و بر طریقه صالحان بود. در امور خود جدیت داشت و در افعال خیر بسیار کوشا بود و در هفتم ذی‌قعدة سال ۶۳۳، دیده از جهان فرو بست.

شیفتگی وی به کتاب:

بنابر تصریح مورخان و کسانی که به شرح حال وی پرداخته‌اند، او شیفته کتاب

۱۲۰. التکملة لوفیات النقلة، ۴۲۱/۳-۴۲۲؛ تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث و وفیات ۶۳۱-۶۴۰ ق)، ص ۱۶۵؛ نهایة الادب، ۲۱۵/۲۹؛ معجم البلدان، ۴۲۸/۴-۴۲۹؛ ذیل الروضتین، ص ۱۶۳-۱۶۴؛ طبقات الشافعیة الکبری سبکی، ۲۰/۵-۲۵ (۴۸/۸-۶۰)؛ طبقات الشافعیة ابن قاضی شهبه، ۴۱۵/۲-۴۱۶؛ المقفی الکبیر، ۵۸۷-۵۸۵/۵.

بود و در راه به دست آوردن کتابهای مختلف بسیار کوشید و کتابهای فراوانی هم گرد آورد؛ اما هیچ‌گاه از عاریه دادن کتابهایش ابایی نداشت و حتی به کسانی که نمی‌شناخت به امانت می‌داد و مردم و اهل علم را از استفاده مطالعه کتابهایش منع نمی‌کرد. شیخ کمال‌الدین ابوالعباس احمد بن عیسی بن رضوان قلیونی کتابی لطیف و زیبا به نام: «العَلَمُ الظاهر فی مآثر الفقیه ابی الطاهر» در شرح حالش نوشته است.

۱۲۱. ابوالعباس یمین‌الدین یا ظهیرالدین احمد بن سلطان صلاح‌الدین یوسف بن ایوب بن شاذی ملقب به «ملک المحسن» ایوبی (۵۷۷ - ۶۳۴ ق / ۱۱۸۱ یا ۱۱۸۲ - ۱۲۳۷ م)، محدث زاهد.

او در مصر دیده به جهان گشود و در همان‌جا پرورش یافت و مقدمات علوم را آموخت. پس از ابوالقاسم بوصیری و گروهی دیگر دانش اندوخت و بعد عازم دمشق شد و از ابو‌عبدالله بن صدقه حرّانی، یحیی ثقفی، حنبل، ابن طبرزد و گروهی دیگر دانش آموخت و حدیث شنید و روایت کرد و اصولاً او باعث آمدن حنبل و ابن طبرزد به دمشق بود.

پس از چندی عازم مکه شد تا مراسم حج را انجام دهد و در آنجا از ابوالفتوح ابن‌حُصری و ابن‌بنّاء استماع حدیث کرد و بعد به بغداد رفت و از عبدالسلام داهری حدیث شنید و به نقل روایت از وی پرداخت.

کسانی مانند قاضی شمس‌الدین ابونصر شیرازی که از وی بزرگتر و حتی شیخ او بود، از او روایت کرده و همچنین قاضی مجدالدین عدیمی و سُنقر قضایی زینی و با اجازه ابونصر محمد بن محمد مزّی، از او حدیث شنیده و روایت کرده‌اند.

۱۲۱. التکملة لوفیات النقلة، ۴۳۱/۳ - ۴۳۲؛ بغية الطلب ابن‌عدم (تصویر)، ۲۷۲/۳؛ معجم البلدان، ۵۲۲/۲؛ مفرج‌الکروب، ۲۴۵/۲؛ دول‌الاسلام، ۳۷/۲؛ الاشارة الى وفيات الاعیان، ص ۳۳۵؛ الاعلام بوفیات الاعلام، ص ۲۶۲؛ العبر، ۱۳۶/۵ - ۱۳۷؛ تذکرة الحفاظ، ۱۴۱۹/۴؛ سیر اعلام النبلاء، ۱۷/۲۳ - ۱۸، ۲۰۳ - ۲۰۴؛ تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث و وفيات ۶۳۱ - ۶۴۰ ق)، ص ۱۷۹ - ۱۸۰؛ مرآة الجنان، ۸۵/۴؛ الوافی بالوفیات، ۲۸۳/۸ - ۲۸۴؛ المقفی‌الکبیر، ۷۴۲/۱؛ الدارس فی تاریخ المدارس، ۴۸۴/۱ و ۱۸۷/۲؛ النجوم الزاهرة، ۲۹۸/۶؛ شفاء القلوب، ص ۲۶۷ - ۲۶۸؛ شذرات الذهب، ۱۶۲/۵.

ابوالعباس ملک المحسن در حلب، در ۲۴ محرم سال ۶۳۴، در ۵۷ سالگی دیده از جهان فرو بست و جنازه اش را به رقه منتقل و در آنجا نزدیک قبر عمّار بن یاسر، به خاک سپردند.

ذهبی نوشته است که به خطّ سیف بن مجد دیدم که نوشته بود ابوالعباس ملک الموحسن تمایلات شیعی گرانه داشته است.^۱

شیفتگی وی به کتاب:

او به دلیل علاقه و عنایت فراوانی که به حدیث داشت، نسبت به محدثان و اهل حدیث اکرام زیاد می کرد و به آنها و شیوخ حدیث احترام فراوان می گذاشت و آنان در کنار وی احساس راحتی می کردند و نزد او از وجاهت و منزلت بسیاری برخوردار بودند. به علت این علاقه و محبت شیفته کتاب بود و نسبت به گردآوری، کتابت و استنساخ آنها علاقه ای وافر داشت. ذهبی نوشته است که وی کتابت حدیث می کرد و کتابهای حدیثی را جهت خود استنساخ می نمود و نزد شیوخ حدیث، آنها را قرائت می کرد تا بر صحت آن مهر تأیید بزنند. او ملیح الکتابه و جید النقل بود و از این راه کتابهای فراوان و نفیس و اصول ملیحی را گرد آورده بود. محدثان و علما به نزد وی می شتافتند و از کتابها و کتابخانه اش به راحتی و بی هیچ محدودیتی استفاده می کردند.

او متخلق به اخلاق پسندیده، متواضع، فروتن و زاهد پیشه بود و مردم از او بسیار استفاده می کردند.^۲

وی یک سال در مکه معظمه مجاور بود و به عبادت پرداخت. سپس به شام بازگشت و به حلب رفت و در آنجا نزد برادرش الظاهر و به دور از خلق در خانه اش ماند و فقط برای نماز جماعت در جامع حلب بیرون می رفت. او تمام کتابهایی را که سالها گرد آورده بود، وقف مدرسه برادرش در حلب کرد.^۳

۱. تاریخ الاسلام ذهبی، ص ۱۷۹ - ۱۸۰.

۲. همان.

۳. الوافی بالوفیات، ۲۸۳/۸ - ۲۸۴.

۱۲۲. ابوالفتح مظفرالدین ملک الاشرف موسى بن ملک العادل ابوبکر محمد بن ایوب ایوبی (۵۷۸-۶۳۵ ق / ۱۱۸۲-۱۲۳۷ م) یکی از پادشاهان ایوبی

وی در قاهره پا به هستی نهاد و در همان جا و قدس پرورش یافت و تحت کفالت و زیر نظر امیر فخرالدین عثمان زنجاری به فراگیری علوم متداول آن روزگار پرداخت، سپس در محضر عمر بن طبرزد حدیث شنید و کتاب صحیح بخاری را نزد ابوعبدالله بن زبیدی فراگرفت و کسانی چون شهابالدین قوسی از او، حدیث شنیده و روایت کرده‌اند.

نخستین بار به نیابت از پدرش و از جانب او، حکومت قدس، سپس حرّان و رها را عهده‌دار گردید و پس از چندی به فکر گسترش منطقه حکومتی خویش افتاد و شهر خلاط یکی از قصبات ارمنستان را تصرف کرد. از این رو به وی «شاه ارمن» پادشاه ارمنستان گفته‌اند.

وی در سال ۶۲۶ قمری، دمشق را متصرف شد و مدت ده سال بر این ناحیه از شامات حکومت کرد. وقتی دمشق را تصرف کرد، دستور داد منادیان ندا کنند که هیچ یک از فقیهان، حق ندارد به علمی از علوم غیر از حدیث، تفسیر و فقه پردازد و هر کس به تحصیل منطق و علوم اوایل پردازد، نفی بلد (تبعید) خواهد شد.

ملک الاشرف در روز پنجشنبه چهارم محرم ۶۳۵، در قلعه دمشق دیده از جهان فرو بست و از ابتدا در همان قلعه دفن شد و پس از این که مقبره و تربت وی در شمال کلاسه

۱۲۲. التکملة لوفیات النقلة، ۴۶۵/۳؛ ذیل الروضتین، ص ۱۶۵؛ وفيات الاعیان، ۳۳۰/۵ - ۳۳۶؛ مرآة الزّمان، ۷۱۱/۲/۸ - ۷۱۷؛ الحوادث الجامعة، ص ۱۰۵ - ۱۰۶؛ زبدة الحلب، ۲۳۳/۳؛ تاریخ مختصر الدول ابن عبری، ص ۲۵۰؛ تاریخ الزّمان ابن عبری، ص ۲۸۴؛ مفرج الکروب، ۱۳۷/۵ - ۱۴۶؛ اخبار الدولتین، ابن عمید، ص ۱۴۳؛ نهاية الادب، ۲۱۸/۲۹ - ۲۲۲؛ الدرّ المطلوب، ص ۳۱۷ - ۳۱۸، ۳۲۰ - ۳۲۵؛ المختصر فی اخبار البشر، ۱۵۹/۳ - ۱۶۰؛ تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث و وفيات ۶۳۱ - ۶۴۰ ق)، ص ۲۶۸ - ۲۷۳؛ سیر اعلام النبلاء، ۱۲۲/۲۲ - ۱۲۷؛ الاشارة الی وفيات الاعیان، ص ۳۳۸؛ تاریخ ابن الوردي، ۱۶۵/۲؛ مرآة الجنان، ۸۷/۴؛ البداية و النهاية، ۱۴۶/۱۳ - ۱۴۸؛ العسجد المسبوك، ۴۸۲/۲؛ تاریخ ابن خلدون، ۲۵۴/۵؛ مآثر الانافة، ۸۲/۲؛ السلوک مقریزی، ۲۵۶/۱/۱؛ النجوم الزاهرة، ۳۰۰/۶ - ۳۰۱؛ شفاء القلوب، ص ۲۹۰ - ۲۹۹؛ تاریخ الازمنة دویهی، ص ۲۱۷؛ تاریخ ابن سباط، ۳۱۱/۱ - ۳۱۲؛ شذرات الذهب، ۱۷۵/۵ - ۱۷۷؛ دیوان الاسلام، ۴۵/۱ - ۴۶؛ الاعلام زرکلی، ۲۲۷/۷ - ۲۲۸؛ دور الکتب العربية العامة و شبه العامة، ص ۲۳۱؛ الموسوعة الاسلامية، ۴۹۱/۱.

آماده شد، جنازه‌اش را به آنجا منتقل کرده و به خاک سپردند و قاریانی را در آنجا گذاشتند، تا بر وی قرآن بخوانند.^۱

شیفتگی وی به کتاب:

چنان‌که اشاره کردیم وی به دلیل علاقه شدیدی که به تفسیر، حدیث و فقه داشت، هنگام تصرف دمشق، فرمانی صادر کرد که عالمان و فقیهان فقط باید به تحصیل این علوم و فنون بپردازند، از این رو در مجاورت قلعه دمشق در سال ۶۳۰ قمری، برای شافعیان دارالحدیثی ساخت و اوقافی برای آن معین کرد. این دارالحدیث به عنوان: «اشرفیه» یا «دارالحدیث اشرفیه» شهرت یافت. او سپس برای استفاده عالمان، مدرسان و طلاب این دارالحدیث، کتابخانه‌ای ساخت و کتابهای فراوان و نفیسی را برای آن تهیه نمود و بر آن وقف کرد.^۲

ابن خلکان گوید که این خزانه یا کتابخانه با عنوان «خزانة الاشرفیه» نامیده می‌شد و کتابهای بسیاری را ملک الاشرف بر آن وقف نمود و من «دیوان» ابن ابی صقر واسطی و «دیوان» بهاء سنجاری را در آن دیده‌ام.^۳

قاضی القضاة صدرالدین ابن آدمی (در گذشته ۸۱۶ ق / ۱۴۱۶ م)، مدتی متولی این کتابخانه بوده و بر آن اشراف داشته است. این خزانه الکتب و دارالحدیث اشرفیه تا سده نهم هجری / پانزدهم میلادی باقی بوده است.^۴

او دارالحدیث دیگری نیز در صالحیه دمشق بنا کرد و همچنین خانه امیر فخرالدین زنجاری را که محل فساد شده بود، در سال ۶۳۲ قمری خراب کرد و به جای آن مسجدی به نام: «جامع التوبه» ساخت.^۵

۱. الدارس فی تاریخ المدارس، ۲/ ۲۹۲-۲۹۵.

۲. تاریخ الاسلام ذهبی، (حوادث و وفیات ۶۳۱-۶۴۰ ق)، ص ۲۶۸-۲۷۳.

۳. وفیات الاعیان، ۵/ ۳۳۵-۳۳۶.

۴. الموسوعة الاسلامية، ۱/ ۴۹۱؛ دور الکتب العربية العامة و شبه العامة، ص ۲۳۱.

۵. تاریخ الاسلام ذهبی، همان جا.

۱۲۳. ابو جعفر المستنصر بالله منصور بن الظاهر بامر الله محمد بن الناصر لدين الله
 ابي العباس احمد بن المستضيء بامر الله حسن بن المستجد يوسف بن المقتفي هاشمي
 عباسي بغدادی (۵۸۸ - ۶۴۰ ق / ۱۱۹۲ - ۱۲۴۲ م)، سی و ششمین خلیفه عباسی.

او در صفر ۵۸۸ از کنیزکی ترکی زاده شد و در دربار خلافت پرورش یافت و در
 جمعه ۱۳ رجب ۶۲۳، پس از مرگ پدرش الظاهر بامر الله، با بیعت برادران
 و بنی اعمام و خاندانش با او به خلافت رسید و یک روز بعد امیران، اعیان، علما
 و سایر طبقات با وی بیعت کردند. او را فرد عاقل، سیاستمدار و صاحب تدبیر و آگاه
 به اداره مملکت به شمار آورده‌اند.

ابن نجار نوشته است که او پس از رسیدن به منصب خلافت به نشر عدالت و گسترش
 کارهای خوب و بنای مساجد، مدارس، رباطها و مهمانخانه‌ها و بیمارستانها پرداخت
 و عالمان و صالحان را به دربار خلافت فرا خواند و آنان را به خویش نزدیک گردانید و به
 تعمیر راه‌های حجاج بیت الله الحرام پرداخت و برای بیماران در حرمین شریفین
 خانه‌هایی ساخت و دارو تهیه کرد.

منذری نوشته است که وی به انجام کارهای خیر رغبت و تمایل فراوان داشت و در

۱۲۳. التکلمة لوفیات النقلة، ۶۰۷/۳؛ مرآة الزمان، ۷۳۹/۲/۸ - ۷۴۰؛ ذیل الروضتين، ص ۱۷۲؛ تاریخ الزمان،
 ص ۲۸۸؛ تاریخ مختصر الدول ابن عبری، ص ۲۵۳؛ الحوادث الجامعة، ص ۸۰ - ۸۱؛ مفرج الکروب،
 ۳۱۵/۵ - ۳۲۱؛ الفخری ابن طباطبا، ص ۳۲۰؛ مختصر تاریخ ابن کازرونی، ص ۲۵۸ - ۲۶۵؛ تاریخ گزیده،
 ص ۳۹۷ - ۳۹۸؛ آثار البلاد، ص ۲۳۶، ۳۰۲، ۳۱۴، ۳۱۶، ۴۹۵؛ اخبار الایوبیین، ابن عمید، ص ۱۵۳ - ۱۵۴؛
 المختصر فی اخبار البشر، ۱۷۱/۳ - ۱۷۲؛ نهاية الارب، ۳۲۱/۲۳؛ الاعلام بوفیات الاعلام، ص ۲۶۶؛ الاشارة
 الی وفیات الاعیان، ص ۳۴۲ - ۳۴۳؛ دول الاسلام، ۱۴۵/۲ - ۱۴۶؛ العبر، ۱۶۶/۵ - ۱۶۷؛ سیر اعلام النبلاء،
 ۱۵۵/۲۳ - ۱۶۸؛ تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث و وفیات ۶۳۱ - ۶۴۰ ق)، ص ۴۵۲ - ۴۵۶؛ خلاصة الذهب
 المسبوك، اربلی، ص ۲۸۵ - ۲۸۹؛ تاریخ ابن الوردی، ۱۷۳/۲؛ المختار من تاریخ ابن الجزری، ص ۱۸۳؛
 مرآة الجنان، ۱۰۴/۴؛ البداية و النهایة، ۱۵۹/۱۳ - ۱۶۰؛ كشف المهجة لثمرات المهجة ابن طائوس، ص ۱۴۶؛
 مآثر الانافة ۷۸/۲ - ۸۸؛ العسجد المسبوك، ۵۰۶/۲ - ۵۰۷؛ تاریخ الخمیس، ۴۱۵/۲؛ الجوهر الثمین،
 ص ۲۱۸ - ۲۱۹؛ السلوك المقریزی، ۳۱۱/۲/۱ - ۳۱۲؛ شفاء الغرام باخبار البلد الحرام فاسی، ۱۹۴/۱، ۱۹۸،
 ۳۹۰ و ۳۱۲/۲، ۳۶۲؛ النجوم الزاهرة، ۳۴۵/۶ - ۳۴۶؛ تاریخ الخلفاء، ص ۴۹۳ - ۴۹۶؛ تاریخ ابن سباط،
 ۳۲۸ - ۳۲۷/۱؛ شذرات الذهب، ۲۰۹/۵؛ اخبار الدول قرمانی، ص ۱۸۰؛ تحفة الناظرین، ص ۱۳۴؛ تاریخ
 الازمنة دویهی، ص ۲۲۱؛ الملحق الاول من تاریخ علماء المستنصرية، ۱۴۵/۲ - ۱۶۴؛ كشف الظنون،
 ۱۱۹/۲ و ۵۳۴/۵؛ تاریخ ابن خلدون، ۵۳۷/۳؛ صبح الاعشى، ۴۶۶/۱؛ المزهر، ۹۷/۱؛ الكتاب العربی
 المخطوط و علم المخطوطات، فزاد ایمن سید، ۲۴۷/۱ - ۲۴۸؛ اربع مکتبات کبری فی بغداد، ص ۲۹۷ -
 ۲۹۸؛ دور الکتب العربیة العامة و شبه العامة، ص ۲۰۰ - ۲۰۱.

تکثیر اعمال خوب همواره می‌کوشید و در این مورد آثار زیبا و فراوانی پی‌افکنند که از آن جمله می‌توان به مدرسه معروف مستنصریه اشاره کرد.^۱

در سالهای خلافت او، حوادث گوناگونی در سراسر جهان اسلام اتفاق افتاد، از جمله حمله مغولان به اصفهان و شکست آنان به وسیله خوارزمشاه در ۶۲۴ قمری؛ در سال ۶۲۶ قمری قدس به دست فرنگیان افتاد؛ در ۶۲۷ قمری جلال‌الدین خوارزمشاه به وسیله اشرف در روم شکست خورد و منهزم گردید و در ۶۲۹ قمری کشته شد. از این‌گونه حوادث در دوره خلافت وی زیاد اتفاق افتاده تا بالاخره در روز جمعه دهم جمادی‌الاولی یا جمادی‌الآخر، در حالی که ۵۱ سال و شش ماه و چند روز داشت، در سال ۶۴۰ قمری، در بغداد دیده از جهان فرو بست و عمر خلافت وی ۱۷ سال بود.^۲

شیفتگی وی به کتاب:

چنان‌که اشاره کردیم وی دوستدار عالمان بود و آنها را به خود نزدیک کرد و مدرسه مستنصریه را بنا نهاد که در سال ۶۳۱ قمری کار ساخت آن به پایان رسید و در آن مدرسه اموری را پی‌افکنند که نشان می‌دهد او تا چه اندازه به احوال و شئون اهل علم و عالمان اهمیت می‌داده است و از این‌رو در پی رفاه و آسایش آنان بوده است. وی این مدرسه را در قسمت شرقی دجله بنا کرد و در توصیف آن گفته‌اند که تا آن روزگار مدرسه‌ای مانند آن در زیبایی و حسن منظر و زیادی اوقاف ساخته نشده بود و برای عالمان مذاهب اربعه اهل سنت در آن مدرسه کرسی تدریس نهاد که هر یک براساس مذهب خویش به تدریس پردازند؛ علاوه بر این در آن مدرسه بیمارستانی بنا نمود و همچنین آشپزخانه‌ای جهت طبخ غذا برای مدرسان، عالمان و طلاب تأسیس کرد که در آن به صرف غذا پردازند و برای خویش در آن مدرسه جایگاهی بنا کرد که در آنجا می‌نشست و به تدریس اساتید گوش فرا می‌داد و نظارت می‌کرد. مقدار درآمد اوقاف مدرسه مزبور در برخی سالها به بیش از هفتاد هزار و اندی مثقال طلا می‌رسید که صرف مخارج مدرسه، عالمان، طلاب، تعمیرات و خریداری وسایل لازم می‌گردید.^۳

۱. التکملة لوفیات النقلة، ۶۰۵/۳-۶۰۶.

۲. سیر اعلام النبلاء، ۱۵۷/۲۳، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۱.

۳. تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث و وفیات ۶۳۱-۶۴۰ق) ص ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۶ و نک: ص ۶-۹.

اربلی نوشته است که وی از همان آغاز امر و ابتدای عمر خود مشغول فراگیری علوم دینی و ادبی و شیفته کتاب و گردآوری آنها و نقل و ترجمه کتابها به زبان عربی بود و از کتابهای گردآوری و تهیه شده، به شدت مواظبت می‌کرد و در حفظ آنها بسیار کوشا بود و خود نیز، به کار استنساخ کتب می‌پرداخت و خطی نیکو و صحیح الضبط داشت و از علاقه شدیدی که به علوم و عالمان داشت، سخت عاشق و شیفته کتاب بود. چنان‌که کتابخانه‌ای در قصر خویش تأسیس کرد و در آن کتابخانه کتابهای مختلفی در انواع علوم و فنون گردآورد که تعدادشان بسیار زیاد بود.^۱

ابن فوطی نوشته است که المستنصر بالله عباس، در مدرسه مستنصریه که خود در سال ۶۲۵ قمری شروع به ساخت آن کرد و در سال ۶۳۱ قمری افتتاح شد، کتابخانه‌ای تأسیس کرد و در دوشنبه ۱۵ جمادی الآخر ۶۳۱ قمری، از مصاحف و کتابهای نفیسه که حاوی علوم دینی و ادبی بود و ۱۶۰ باربر آنها را حمل می‌کردند، به کتابخانه مدرسه مستنصریه انتقال داد و آن‌گاه شیخ عبدالعزیز، شیخ رباط الحریم را مأمور کرد که در آن مدرسه حضور یابد و ریاست کتابخانه آن مدرسه را به عهده گیرد و کتابها را ثبت و ضبط نماید و در همان حال فرزند وی ضیاءالدین احمد خازن را به ریاست کتابخانه قصر دارالخلافة منصوب کرد و به وی فرمان داد تا کتابداری آنجا را به عهده گیرد و کتابها را در دفتری ثبت و ضبط نماید، سپس آنها را به ترتیب موضوعی در کتابخانه قرار دهد، تا دسترسی به آنها آسانتر و فوری‌تر انجام گیرد.^۲

در بین کتابهای کتابخانه مستنصریه آثار فراوان و نفیس وجود داشت که از آن جمله، نسخه‌ای نفیس از کتاب تاریخ بغداد خطیب بغدادی در ۱۴ جلد و نسخه‌ای از کتاب مسند احمد بن حنبل قرار داشت.^۳

ذهبی مقدار و اندازه کتابهایی که در کتابخانه مستنصریه قرار داده شد را ۱۶۰ بار دانسته و پس نوشته است که عده فقیهان و عالمانی که در آن مدرسه بودند و از کتابها استفاده می‌کردند، ۲۴۸ فقیه از مذاهب اربعه بودند و شمار بسیاری شیخ حدیث (محدث) و علمای نحو و صرف (ادبا) و پزشکان نیز از آن بهره می‌بردند. گاهی اوقات

۱. خلاصة الذهب المسبوك، اربلی، ص ۲۸۶.

۲. الحوادث الجامعة، ص ۵۴.

۳. كشف الظنون، ۱۱۹/۲ و ۵۳۴/۵.

خود مستنصر برای سرکشی و نظارت به امر مدرسه و کتابخانه وارد آنجا می‌شد و از آن بازدید می‌کرد. او برای هر مدرس چهار معید درس قرار داده بود.^۱

ذهبی نوشته است که نسخه‌ای از وقفنامه مستنصریه را دیدم که در پنج دفترچه (کراسه) بود و همه رباع، حوانیت و قریه‌های بزرگ و کوچک که بر آن مدرسه وقف شده بود، قیمت آنها بیش از نهصد هزار دینار بود که در آن دفترچه نوشته شده بود و به جز مسجد جامع دمشق، هیچ جای دیگری به اندازه این مدرسه موقوفه نداشت. سپس ذهبی لیستی جامع از موقوفات آن را آورده و نوشته است که بیش از پانصد نفر از مدرسان و شاگردان و عالمان از اوقاف آن مدرسه، ارتزاق می‌کردند.

بعد اشاره می‌کند که این مقدار کتاب که در کتابخانه مستنصریه جمع شده بود غیر از آن کتابهایی بود که به وسیله علما، مؤلفان و افراد خیراندیش در آن زمان و بعد از آن، وقف شد. ذهبی برخی از اماکن وقف شده بر این مدرسه و کتابخانه‌اش را به این صورت آورده است: قصر سمیکه در دجیل که مساحت آن ۳۷۰۰ جریب بود و جَمَد از نواحی دجیل که مساحت آن ۶۴۰۰ جریب بود و اجمه از زمینهای حله است و مقدار آن ۵۰۵۰ جریب بود و بَرَفَطَا از قریه نهر ملک شامل ۵۵۰۰ جریب و ناحیه بدو شامل ۳۹۹۰ جریب و قوسنیثا شامل سه هزار و اندی جریب و قریه یزید شامل ۴۱۸۰ جریب و ناحیه طبسنی شامل ۸۱۰۰ جریب و ناحیه سُستا بیش از سه هزار جریب و ناحیه اَرْحَاء با چهار هزار جریب و ناحیه بسطامیه با چهار هزار جریب و فراشه با هزار جریب و قریه حد النهرین با ۱۲۰۰ جریب و خطابیه با ۴۸۰۰ جریب و ناحیه بزندی با ۶۵۰۰ جریب و شدادیّه با ۲۰۲۵۰ جریب و الناصریّه با ۱۹۰۰۰ جریب و اماکن دیگری چون: حصن بقیه، فرهاطیا، حصن خراسان، نهر عیسی، قطنیه، قریه منسل، میثا و قریه دیناریّه که هر کدام از آنها بین دو هزار تا هفت هزار جریب بودند.^۲

این کتابخانه تا استیلای مغولان در بغداد پابرجا بود و افراد زیادی از علما و فضلا به عنوان کتابدار و رئیس آن انتخاب شدند که یکی از آنها ابن فوطی بوده و سرانجام در ۶۵۶ قمری، به دست مغولان نابود و کتابهای آن به رجه ریخته شد.^۳

۱. تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث و وفیات ۶۳۱-۶۴۰ ق) ص ۷-۸.

۲. تاریخ الاسلام ذهبی، همان جا.

۳. تاریخ ابن خلدون، ۵۳۷/۳؛ صبح الاعشی، ۴۶۶/۱؛ المزهر، ۹۷/۱؛ الکتاب العربی المخطوط، ۲۴۷/۱-۲۴۸؛ دور الکتب العربیة العامّة و شبه العامّة، ۲۰۰-۲۰۱.

۱۲۴. ابو عبدالله محمد بن عبدالواحد بن احمد بن عبدالرحمان بن اسماعیل بن منصور، ضیاءالدین سعدی جماعیلی مقدسی دمشقی صالحی حنبلی (۵۶۹-۶۴۳ ق/ ۱۱۷۳-۱۲۴۵ م، عالم، محدث، حافظ و جهانگرد.

وی در جمادی الآخر سال ۵۶۹ در دیر المبارک واقع در کوه قاسیون دمشق پابه هستی نهاد و در همان جا پرورش یافت و از کسانی چون ابوالمعالی بن صابر، محمد بن ابی الصقر، ابوالمجد فضل بن حسین بانیاسی، ابوالحسین، احمد بن موازینی، خضر بن طاووس، یحیی ثقفی، ابوالفتح عمر بن علی جوینی، ابن صدقه حرّانی، اسماعیل جنزوی و گروهی دیگر دانش آموخت و حدیث شنید و مدتها ملازم و شاگرد حافظ عبدالغنی بود و در این مدت قرآن را حفظ کرد و فقه آموخت.

به نوشته ذهبی در سال ۵۷۵ قمری نخستین بار به مصر سفر کرد! که به نظر بسیار بعید است، زیرا تولد وی در ۵۶۹ قمری بوده و مدتها در دمشق چنانکه اشاره شد دانش آموخته و اگر در ۵۷۵ قمری به مصر سفر کرده باشد؛ یعنی در شش سالگی به مصر رفته است. به احتمال زیاد سفر وی به مصر در ۵۹۵ قمری بوده و کلمه تسعین توسط ناسخان به «سبعین» تبدیل شده است و یا پیش از این که در دمشق دانش بیاموزد در اوان کودکی به مصر رفته باشد. به هر حال وی در مصر از ابوالقاسم بوصیری، اسماعیل بن یاسین، ارتاحی، بنت سعد الخیر، علی بن حمزه و جماعتی دیگر کسب فیض کرده و حدیث شنیده، سپس به بغداد رفته و از اصحاب ابن کلبیاب دانش آموخته و از ابن کلبیاب و شهده و سلفی اجازه گرفته است. همچنین در بغداد از مبارک بن معطوش که در آن

۱۲۴. ذیل الروضتین، ص ۱۷۷؛ دول الاسلام، ۱۴۶/۲؛ سیر اعلام النبلاء، ۱۲۶/۲۳-۱۳۰؛ تذکرة الحفاظ، ۱۴۰۵/۴-۱۴۰۶؛ العبر، ۱۷۹/۵-۱۸۰؛ تاریخ الاسلام (حوادث و وفیات ۶۴۱-۶۵۰ ق)، ص ۲۰۸-۲۱۴؛ الاشارة الى وفیات الاعیان، ص ۳۴۵؛ الاعلام بوفیات الاعلام، ص ۲۶۸؛ المعین فی طبقات المحدثین، ص ۲۰۳؛ الذیل علی طبقات الحنابلة، ۲۳۶/۲-۲۴۰؛ الوافی بالوفیات، ۶۵/۴-۶۶؛ فوات الوفيات، ۴۲۶/۳-۴۲۷؛ البداية و النهاية، ۱۶۹/۱۳-۱۷۰؛ المنهج الاحمد، ص ۳۷۹؛ ذیل التقييد، فاسی، ۱۷۰/۱؛ الدر المنضد، ۳۸۴/۱-۳۸۵؛ المقفی الكبير، ۱۵۰/۶؛ النجوم الزاهرة، ۳۵۴/۶؛ الدارس فی تاریخ المدارس، ۹۱/۲-۹۶؛ القلائد الجوهرية ابن طولون، ۷۶/۱-۷۹؛ دیوان الاسلام، ۲۱۷/۳-۲۱۸؛ شذرات الذهب، ۲۲۴/۵؛ کشف الظنون، ۲۲/۱ و ۲۲۷/۲، ۱۲۷۷، ۱۲۹۸، ۱۴۶۸، ۱۶۲۴، ۱۸۸۹، ۲۰۱۳؛ ایضاح المکتون، ۳۳/۲، ۶۹؛ فهرس مخطوطات الظاهرية، يوسف العث، ۱۷۵/۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۸۵؛ ذیل تاریخ الادب العربی، ۶۹۰/۱؛ الاعلام زرکلی، ۲۵۵/۶؛ معجم المؤلفین، ۲۶۳/۱۰ (۴۶۸/۳-۴۶۹)؛ بروکلمان، ۳۹۸/۱-۳۹۹؛ دور الکتب العربية العامة و شبه العامة، ص ۲۴۴-۲۴۷؛ مجلة معهد المخطوطات العربية، صلاح الدین منجد، ۹۰/۲ و ۳۳۳/۵.

روزگار بزرگترین شیخ بغداد بود و از ابوالفرج بن جوزی، عبدالله بن ابی‌المجد، بقاء بن حید، عبدالله بن ابی‌الفضل بن مزروع، عبدالرحمان بن محمد بن ملاح الشطّ و جمعی دیگر از اصحاب قاضی مرستان و ابن الحُصین به فراگیری حدیث و استماع آن پرداخت و قرائت قرآن را بر عبدالواحد بن سلطان عرضه کرد.

سپس به اصفهان رفت و در آنجا از ابوجعفر صیدلانی، ابوالقاسم عبدالواحد صیدلانی، خلف بن احمد فراء، اسعد بن محمود عجلی، ابوالفخر سعد بن سعید بن رَوح، اسعد بن احمد ثقفی ضرّیر، ادیس بن محمد ساوالویه، زاهر بن احمد ثقفی برادر اسعد، مؤید بن اخوه، عقیفه فارقانیّه، ابوزرع عبدالله بن محمد لُفتوانی و گروهی دیگر حدیث شنید.

او در همدان از عبدالباقی بن عثمان بن صالح و جماعتی دیگر به استماع حدیث پرداخت و پس از سال ۶۰۰ قمری، به دمشق بازگشت؛ اما دیری نپایید که بار دیگر به اصفهان رفت و به ادامه تحصیل پرداخت و در آنجا بسیاری از مسانید و اجزاء را فرا گرفت و از آنجا به نیشابور رفت و از مؤید طوسی، زینب شعریّه و قاسم صفار دانش آموخت و حدیث شنید و بعد عازم هرات شد و از ابورَوح عبدالمعزّ و شیوخ دیگر استفاده کرد و از آنجا به مرو سفر نمود و حدود دو سال در آنجا اقامت کرد و از ابوالمظفر بن سمعانی و شیوخ دیگر بهره‌ها برد و پس از آن به حلب، حرّان و موصل رفت و بعد از پنج سال با اندوخته‌های علمی فراوان و گردآوری کتابهای نفیس که از راه خریداری و هدایی به دست آورده بود، به دمشق بازگشت و پس از آن برای انجام مراسم حج به مکه معظمه مشرف شد و از ابوالفتح ابن حُصری و شماری دیگر از حدیث، به استماع حدیث پرداخت و پس به دمشق بازگشت و به تدریس، نقل حدیث، تصنیف و استنساخ کتب پرداخت. او از کسانی مانند: سلفی، شُهدّ احمد بن علی بن ناعم، احمد بن یلدرک، تجتی وهبانیّه، ابن شاتیل، عبدالحق و برادرش عبدالرحیم یوسفی، عیسی دوشابی، محمد بن نسیم عیشونی، مسلم بن کاتب نحاس، ابوشاکر سقلاطونی، عبدالله بن برّی نحوی، ابوالفتح عبدالله بن احمد خرقی و گروه بسیاری دیگر از شیوخ، اجازه نقل حدیث دریافت کرد.^۱

۱. تاریخ الاسلام ذهبی، (حوادث و وفیات ۶۴۱-۶۵۰ق)، ص ۲۰۹-۲۱۱؛ سیر اعلام النبلاء، ۱۲۶/۲۳- ۱۲۸؛ الوافی بالوفیات، ۶۵/۴-۶۶؛ ذیل الروضتین، ص ۱۷۷.

شاگردش ابن حاجب او را شیخ روزگار خویش و یگانه در علم و قدرت حافظه، موثق و متدین برشمرده که در آنچه روایت می‌کرده موثق و مورد اعتماد بوده و در عبادت بسیار کوشیده و فردی متواضع در برابر حق و صحیح الاصول بوده است. برزالی نیز، او را حافظ حدیث و قرآن و موثق دانسته و مزّی گوید: کسی را مانند شیخ ضیاءالدین ندیدم و او از حافظ عبدالغنی در حدیث و رجال، آگاهتر بود و عزالدین عبدالرحمان بن محمد بن حافظ گوید، پس از دارقطنی، کسی مانند شیخ ما ضیاءالدین نیامده است.^۱

گروه بسیاری از علما و شیوخ آن روزگار از او حدیث شنیده و روایت کرده‌اند که برخی از آنها عبارتند از: حافظ ابو عبداللّه برزالی، حافظ ابو عبداللّه بن نجّار، ابوالعباس بن ظاهری، ابوالفداء اسماعیل بن فراء، تقی الدّین احمد بن مؤمن، شیخ محمد بن حازم، شیخ علی بن بقاء، نجم الدّین اسماعیل بن خبّاز، داود بن حمزة، محمد بن علی بن موازینی، عثمان حمصی، شهاب الدّین احمد دشتی، ابوعلی بن خلّال، عیسی بن مطعم، ابوبکر بن عبدالدائم، محمد بن خطیب بیت الآبار، زینب بنت عبداللّه بن رضی، قاضی مجدالدّین سالم بن ابی الهیجاء، محمد بن یوسف ذهبی، قاضی تقی الدّین سلیمان مُسند شام.^۲

وی در روز دوشنبه ۲۸ جمادی الآخر سال ۶۴۳، در سن ۷۴ سالگی، در دمشق دیده از جهان فرو بست و در همان کوه قاسیون، به خاک سپرده شد.^۳

شیفتگی وی در کتاب:

ضیاءالدین مقدسی، سخت شیفته علم و عالمان و کتاب بود و از این رو از همان اوان نوجوانی قدم در راه تحصیل علم و فراگیری علوم و استماع حدیث نهاد و به شهرها و کشورهای بسیاری سفر کرد و در این مسافرت‌ها با بزرگان بسیاری از شیوخ حدیث ملاقات و از آنها استفاده کرد و کتابها و آثار آنان و عالمان گذشته را از راه‌های اهدا و خریداری به دست آورد و آنگاه که به زادگاهش - دمشق - بازگشت با کوله باری از

۱. تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث و وفیات ۶۴۱-۶۵۰ق)، ص ۲۱۱.

۲. همان، ۲۱۳، ۲۱۴.

۳. همان.

علم، و انبوهی کتاب بود که از آنها در تدریس و پرورش شاگردان خویش و تصنیف و تألیف بهره برد.

او همان قدر که شیفته کتاب بود، خود نیز به تألیف و تصنیف آثار بسیار و گوناگونی پرداخت که برخی از آنها عبارتند از: الاحکام، سه جلد؛ فضائل الاعمال، یک جلد شامل چهار جزء؛ الاحادیث المختارة که از آن نود جزء نوشته شد و آن شامل احادیثی است که صلاحیت حجیت دارند، غیر از آنچه در کتابهای صحیحین است و آنها را از مسموعات خود استخراج کرده است؛ فضائل الشام، سه جلد؛ فضائل القرآن؛ الحجّة؛ النار؛ مناقب الحدیث؛ النّهي عن سب الاصحاب؛ سیر المقدّسة (یا سبب هجرة المقدّسة الی دمشق و کرامات مشایخهم)، در حدود بیست جزء، درباره افرادی مانند حافظ عبدالغنی، شیخ موفق الدّین؛ شیخ ابو عمر و جز اینان. برای بزرگان مقدسی ها هر یک جداگانه شرح حال و سیره ای در چندین جلد (جزء) نوشته است. ذهبی نوشته است که جز اینها، وی دارای آثار و تألیفات دیگری نیز بوده است که اکنون به یاد ندارم.^۱ او دارای مجامیع و منتخبات فراوانی بوده و همچنین کتابی به نام الموافقات در پنجاه و اندی جزء نوشته است.^۲

او مدرسه ای را به نام «دارالحدیث ضیائیة»، نزدیک باب الجامع المظفری، به کمک بعضی از اهل خیر بنا کرد که گروهی از کودکان در آنجا حدیث می شنیدند و دانش می اندوختند. او کتابهای خود و آنچه را که در طی سفرهای علمی خویش به دست آورده بود، یا به وی اهدا کرده بودند و یا خریداری نموده بود، بر این دارالحدیث وقف کرد، تا اهل علم از آنها استفاده کنند. وی کتابهای خود را به آسانی به اهل علم و طالبان آنها به امانت و عاریت می داد و جهت ازدیاد کتابهایی که فراهم کرده بود، کتابهای بزرگ و دوره ای را با جدّیت و همت عالی استنساخ می کرد.^۳

ذهبی تصریح کرده است که در حادثه ناگواری که زمان غازان در صالحیه و کوه قاسیون روی داد، بسیاری از کتابهای او که به دارالحدیث خویش وقف کرده بود و همچنین کتابهایی که دیگران مانند شیخ موفق الدّین، بهاء الدین عبدالرحمان،

۱. همان، ص ۲۱۲.

۲. الدر المنضد، ۳۸۴/۱.

۳. الدارس فی تاریخ المدارس، ۲۷۶/۲؛ الوافی بالوفیات، ۶۶/۴؛ تاریخ الاسلام، همان جا.

حافظ عبدالغنی، ابن حاجب، ابن سلام، ابن‌هامل و شیخ علی موصلی، بر این کتابخانه و دارالحدیث وقف کرده بودند، غارت شد و از میان رفت؛ اما پس از چندی دوباره بسیاری از آنها و برخی کتب دیگر به این دارالحدیث بازگشت و اکنون (زمان ذهبی) شمار زیادی کتاب در این دارالحدیث موجود است که مورد استفاده اهل علم می‌باشد.^۱ بخشی از آن کتابها که شیخ ضیاءالدین مقدسی وقف بر دارالحدیث خود کرده بود، بعدها به کتابخانه ظاهریه دمشق منتقل گردید که بر آنها علامت و مهر وقف موجود است و هم اکنون این کتابها که تعدادشان کم هم نیست در کتابخانه اسد موجود است و یوسف العش شماری از آنها را فهرست کرده است.

۱۲۵. فخرالدین محمد بن عمر بن عبدالکریم دمشقی شافعی معروف به «فخرالدین ابن المالکی» و یا «ابن المالکی» (حدود ۵۸۰ - ۶۴۳ ق/ ۱۱۸۴ - ۱۲۴۵ م)، عالم و محدث.

او در دمشق چشم به جهان گشود و در همان جا پرورش یافت و از کسانی مانند خشوعی، قاسم بن عساکر، حنبل بن عبدالله، ابن طبرزد، ابومحمد بن البن، زین الامناء و گروهی دیگر دانش آموخت و حدیث شنید. افرادی چون تاج‌الدین عبدالرحمان و برادرش و مجدالدین ابن خلوانیه، محمد بن محمد گنجی محدث، ابوعلی بن خلال و جمعی دیگر از او دانش آموخته، حدیث شنیده و روایت کرده‌اند.

او مدتها در جامع کلاسه، پس از مرگ شیخ تاج‌الدین، به امامت جماعت اشتغال داشت. او را فردی صاحب وقار و جلالت دانسته‌اند و زاهد پیشه و اهل انجام کارها خیر به شما آورده‌اند و نوشته‌اند که مدتها در حلقه درس سخاوی شرکت می‌کرد و ملازم وی بود و از او روایات بسیاری نقل کرده است و بالاخره در نیمه شعبان ۶۴۳ و یا در رجب همان سال چشم از جهان بر بسته و رخ در نقاب خاک کشیده است.

۱. تاریخ الاسلام، همان جا.

۱۲۵. ذیل الروضتین، ص ۱۷۷؛ سیر اعلام النبلاء، ۱۴۷/۲۳ (ذیل شرح حال ابن علی بن یعیش اسدی موصلی حلبی نحوی)؛ تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث و وفیات ۶۴۱-۶۵۰ ق)، ص ۲۱۴-۲۱۵؛ دور الکتب العربیة العامة و شبه العامة، ص ۲۳۴؛ الوافی بالوفیات، ۲۶۱/۴.

شیفتگی وی به کتاب:

فخرالدین به دلیل عنایت فراوانی که به حدیث داشت و در طلب و استماع آن کوشش فراوان می‌کرد، شیفته کتابهای حدیثی و دیگر علوم بود و از راه‌های گوناگون می‌کوشید تا کتابهای بسیاری به دست آورد و حاصل این تلاش کتابخانه و خزانه‌ای بود که از این طریق بنیان نهاده شد و در آن کتابهای نفیس و فراوانی گردآوری گشت و خود نیز، با خط زیبایی که داشت، به استنساخ کتب می‌پرداخت که از این راه، کتابهای فراوانی استنساخ کرد و بر تعداد کتابهای موجود خویش افزود و چون با اهل علم و خیر، مصاحبت و دوستی نزدیکی داشت، آنان از کتابخانه و خزانه کتابهای وی که در مقابل محراب الصحابه جامع دمشق قرار داشت، استفاده می‌کردند. خانه‌اش در کنار مناره شرقیه جامع دمشق بود.^۱